

The effect of maintaining or developing the economic capabilities of the superpowers in the global blockade of power at the beginning of the bipolar system and its role in Iran's foreign policy with emphasis on the crisis in Azerbaijan

Ayyob Derochi¹
Malek Zolgadr²
Mehdi Khoshkhatee³
Asghar Partovi⁴

Received Date: 22 Dec 2021
Reception Date: 19 Mar 2022

Abstract

The end of the Second World War and the beginning of the Soviet and the U.S., the Cold War and the characteristics of the bipolar system in various areas, has marked the 1945-50 decade for Iran's foreign policy. Has the economic field been able to impose itself on Iran's foreign policy as one of the factors and structural characteristics of the bipolar system during the years? It seems that in the global blockade of power, the preservation or development of the economic capabilities of the superpowers as one of the structural support elements of the bipolar system has played a significant role in balancing their forces and foreign policy of Iran. The present paper, uses the view from Waltz's theory of neo-realism, which, although considered power as the most important factor in maintaining the balance of forces, but the distribution It does not consider capabilities only in military

¹ . PhD Student, Department of Political Science, Iran, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

² . Assistant Professor, Department of Political Science, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran (Corresponding Author) malek.zolgadr@yahoo.com

Mehdi khoshkhatee: Assistant Professor, Department of International, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

⁴ . Asghar partovi,: Assistant Professor, Department of Political Science, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran Iran

affairs, and it extends it to other areas, and takes into account the balance of power in these areas, and in this particular case, the balance of power between the two superpowers of the East and West blocs in the bipolar regime governing the international environment. It also consists economic profits.

Keyword: global political economy, bipolar system, cold war, foreign policy of Iran, neo realism

تأثیر حفظ یا توسعه‌ی قابلیت‌های اقتصادی ابرقدرت‌ها در بلوک‌بندی جهانی قدرت در آغاز نظام دوقطبی و نقش آن در سیاست خارجی ایران با تأکید بر بحران آذربایجان

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۸

ایوب دروچی^۱

مالک ذوالقدر^۲

مهدی خوش‌خطی^۳

اصغر پرتوی^۴

چکیده

پایان آتش جنگ جهانی دوم و سربرآوردن اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌ی آمریکا از خاکستر آن، آغاز جنگ سرد و ویژگی‌های نظام دوقطبی در زمینه‌های علمی، تکنولوژیک، سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک، ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ...، سال‌های ۵۰-۱۹۴۵ میلادی را برای سیاست خارجی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار ساخته است. سؤالی که مطرح شده این است که آیا مقوله و ساحت اقتصادی توانسته بود به عنوان یکی از عوامل و ویژگی‌های ساختاری نظام دوقطبی، خود را بر سیاست خارجی ایران در سال‌های ۵۰-۱۹۴۵ میلادی تحمیل کند؟ فرضیه آن است که، در بلوک‌بندی جهانی قدرت، طی بازه‌ی زمانی مذکور

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول)

malek.zolgadr@yahoo.com

۳. استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

حفظ یا توسعه‌ی قابلیت‌های اقتصادی ابرقدرت‌ها به عنوان یکی از عوامل پشتیبان و ویژگی‌های حمایت‌کننده‌ی ساختاری نظام دو قطبی، نقش قابل توجهی در توازن قوای آن‌ها و بالتبع در سیاست خارجی ایران بازی کرده است. مقاله‌ی حاضر در فهم این مطلب، با روش تفسیری-کیفی و با پیش‌فرضِ واقع‌گرایی اقتصادی سیاسی جهانی رابرت گیلپین، از دیدگاه تئوری نواقع‌گرایی (واقع‌گرایی ساختاری) کنت نیل والتز بهره برده است که هر چند قدرت را مهم‌ترین عامل در حفظ موازنه‌ی نیروها تلقی می‌کند و نیروی نظامی را مهم‌ترین عنصر این قدرت می‌داند، لکن، توزیع توانمندی‌ها و قابلیت‌ها را صرفاً در امور نظامی نمی‌داند و آن را به سایر مقولاتی از جمله قابلیت‌های علمی، تکنولوژیک، سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک، ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ... نیز تسری می‌بخشد و موازنه‌ی قدرت در این حوزه‌ها را نیز مد نظر قرار می‌دهد و در این مورد ویژه، مقوله‌ی موازنه‌ی قدرت میان دو ابرقدرت بلوک‌های شرق و غرب در نظام دوقطبی حاکم بر محیط بین‌المللی را در زمینه‌ی منافع اقتصادی نیز پی می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد سیاسی جهانی، نظام دوقطبی، جنگ سرد، سیاست خارجی ایران، نواقع‌گرایی

مقدمه و بیان مسئله

جنگ سرد و ظهور نظام دو قطبی، یکی از وقایع و پدیده‌های مهم و قابل تأمل تاریخ معاصر جهان است که به خودی خود از اهمیت ویژه‌ای برای مطالعات سیاسی و امور بین‌الملل برخوردار می‌باشد؛ لکن آنچه که جنگ سرد و دوران نظام دوقطبی را برای محقق ایرانی ارزشمندتر می‌سازد، نقش و جایگاه ایران در آغاز این تحولات جهانی و ویژگی‌های خاص نظام دوقطبی مؤثر بر سیاست خارجی ایران است.

پس از جنگ جهانی اول، با تغییر حکومت روسیه‌ی تزاری و خروج آمریکا از انزوای سیاسی، رقابت بین دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا یعنی دو ابرقدرت موجود در منطقه‌ی حساس خاورمیانه آغاز شد. شوروی کوشش می‌کرد، کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه را که به تازگی با خارج شدن از سلطه‌ی استعمار در حال کسب استقلال بودند و زمینه‌های پذیرش سوسیالیسم در این کشورها مشاهده می‌شد، در قلمرو منافع خویش قرار دهد و به همین دلیل بسیاری از کشورهای صاحب نفت مثل عراق، سوریه و مصر تمایل به سمت شوروی پیدا کردند. از طرفی آمریکا نیز به منظور مقابله با نفوذ شوروی، با برقراری اتحادهای نظامی بین این کشورها، با همکاری انگلستان، درصدد کنترل برخی از کشورها از جمله ایران برآمد.

تعداد قابل توجهی از صاحب‌نظران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، بحران ۱۹۴۵ میلادی در آذربایجان ایران و اشغال آن توسط شوروی و اولتیماتوم آمریکا در قبال آن را اولین چالش بین دو ابرقدرت نوظهور و شروع جنگ سرد و نظام دوقطبی حاصل از آن می‌دانند. بدیهی است این تحولات، هر محققی را با این پرسش اساسی روبرو می‌سازد که ویژگی‌های محوری نظام دوقطبی که موجبات رفتار خاص ایران در مقطع زمانی سال‌های ۵۰-۱۹۴۵ میلادی را در سیاست خارجی ایران فراهم آورده‌اند، چه بوده‌اند؟ واقعاً آمریکا و شوروی، چه اهدافی را در ایران دنبال می‌کردند؟ چه تفاوتی بین اهداف آمریکا و شوروی در ایران، در چارچوب منافع ملی آن‌ها دیده می‌شود؟ آیا بین گفتمان حاکم بر جهان دوقطبی و اهداف دو ابرقدرت در ایران رابطه‌ای وجود دارد؟ برای آمریکا و شوروی، ایران از اهمیت راهبردی و استراتژیک برخوردار

بود یا صرفاً اهمیتی مقطعی در قالب سیستم دوقطبی و جنگ سرد داشت؟ چه عواملی، منافع و اهداف آمریکا و شوروی را در ایران تأمین و توجیه می‌کرد؟ آیا از میان منافع دو ابرقدرت نوظهور جهان در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، امنیتی، سیاسی، ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ایدئولوژیک، یک یا چند زمینه بر دیگر زمینه‌ها ارجحیت و اولویت داشت یا بین این زمینه‌ها نوعی رابطه‌ی تعامل و همبستگی برقرار بود و مقوله‌ی منافع اقتصادی، چه نقشی را در این زمینه ایفاء می‌کرد؟

چارچوب نظری: نظام دوقطبی، توازن قوا و تئوری نوواقع‌گرایی کنت نیل والتز

سیستم بین‌المللی دو قطبی منعطف از جمله سیستم‌هایی است که در مراحل اولیه از فرآیند حیاتی سیستم بین‌الملل یعنی بعد از جنگ جهانی دوم پا به عرصه‌ی وجود نهاده است. سیستم مذکور از بُعد مدل فیزیکی و ساخت‌شناسی به دو خرده‌ساخت مسلط و برتر تقسیم می‌گردد که هرکدام از خرده‌ساخت‌ها، تنها در برگیرنده‌ی یک قدرت برتر سیستمی است. قدرت مذکور برای خود، گستره‌ی ژئواستراتژیکی را تعریف می‌کند که می‌توان از آن‌ها به عنوان ساخت‌ها یا سیستم‌های تابعه یاد کرد. به عبارتی ساخت اولیه‌ی سیستم از دو بخش ژئواستراتژیک تشکیل شده است که هرکدام برای خود دارای رهبری مشخص می‌باشند. علاوه بر آن، بخش‌های ژئوپولیتیک نیز بخش منسجمی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه هرکدام از آن‌ها از گستره‌های متمایزی تحت عنوان حوزه‌های ژئوپولیتیک شکل یافته‌اند که هر کدام دارای اهمیت معینی می‌باشند؛ چرا که برخی دربرگیرنده‌ی قدرت‌های عمده هستند که می‌توانند سبب‌ساز نقش‌های عمده‌ی سیستمی به شمار آیند. (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۴۵)

توازن قوا نیز، بر این اصل استوار است که امنیت بین‌المللی، زمانی افزایش می‌یابد که قدرت نظامی به نحوی توزیع شده باشد که هیچ دولتی به اندازه‌ای که توانایی تفوق آمدن بر دیگر دولت‌ها را داشته باشد، قدرتمند نباشد. این نظریه، پیش‌بینی می‌کند که اگر یک دولت، قدرت فوق‌العاده زیادی داشته باشد از قدرت خود استفاده می‌کند و به کشورهای ضعیف حمله می‌کند. این امر موجب می‌شود، دولت‌هایی که در معرض خطر هستند، برای پیوستن به ائتلاف‌های تدافعی انگیزه پیدا کنند. برخی از واقع‌گرایان بر این عقیده هستند که این امر

می‌تواند موجب ثبات بیش‌تری شود؛ چرا که از تجاوز جلوگیری می‌کند و آن را غیرجذاب نشان می‌دهد. البته اگر میان ائتلاف‌های رقیب، تعادل قدرت برقرار باشد.

(Charles, Eugene, ۲۰۰۵:۵۰۳)

کنت نیل والتز در تئوری واقع‌گرایی ساختاری (نواقع‌گرایی) خود ادعا دارد که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دولت‌ها را تشویق می‌کند تا برای افزایش امنیت خود به اتخاذ سیاستی میانه‌رو و مدارایی روی آورند. والتز در کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل"، نظریه‌ی ساختارگرایی یا رئالیسم ساختاری را تئوریزه کرده است. وی مفاهیم به کارگرفته شده در واقع‌گرایی کلاسیک مانند آنارشی، قدرت، منافع ملی و تمایز میان سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل را می‌پذیرد. اما مهم‌ترین انتقادی که به این نظریه دارد، مسئله‌ی تقلیل‌گرا بودن آن است. لذا واقع‌گرایی ساختاری برای فهم سیاست بین‌الملل به جای سطح تحلیل ملی از سطح تحلیل نظام بین‌الملل استفاده می‌کند. والتز بیان می‌کند که نظریه‌های سیاست بین‌الملل بر علل فردی یا ملی تمرکز می‌کنند، اما نظریه‌های که بر علل بین‌المللی متمرکز می‌شوند، نظریه‌های سیستمی هستند. وی بر خلاف واقع‌گرایان کلاسیک، سیاست بین‌الملل را از اقتصاد، سیاست ملی و ... منفک نموده و نقشی مستقل برای ساختار بین‌الملل قائل است.

والتز نظریه‌ای سیستمی مبتنی بر تبیین خارج به داخل ارائه می‌دهد که عناصر اصلی آن از این قرار است:

الف) نظام بین‌الملل از دو بخش واحدهای در حال اندرکنش^۱ (دولت‌ها) و ساختار تشکیل شده است. بدین ترتیب ساختار سیستم از کنش‌هایی که توسط واحدهای سیستم صورت می‌گیرد، مجزاست.

ب) ویژگی‌های واحدهای سیستم، رفتار و اندرکنش آن‌ها، از تعریف ساختار حذف شده‌اند تا متغیرهایی که در سطح سیستم عمل می‌کنند با متغیرهایی که در سطح واحدها وجود دارند، تمیز داده شوند. این تمایز از این بابت ضروری است که نشان داده شود که چگونه سیستم حتی در زمانی که تغییر در سطح رفتار دولت‌ها صورت می‌گیرد، حفظ می‌شود.

1. Interaction

ج) یک نظریه‌ی سیستمی و غیرتقلیل‌گرای سیاسی بین‌الملل باید به تبیین این که ساختار سیستم محدودیت‌هایی را بر رفتار دولت‌ها تحمیل می‌کند، پردازد. بدین ترتیب نظریه‌ی خارج به داخل والتز، اشاره به نیروهای بین‌المللی دارد که بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. از دید والتز، این نیروها را می‌توان ساختار نام نهاد. تعریف والتز از ساختار عبارت از مجموعه‌ای از شرایط محدودکننده می‌باشد. با اشاره به این که ساختار، نامرئی است، والتز استدلال می‌کند که چنین ساختاری را می‌توان گزینش‌گر نامید. بدین معنا که علت غیرمستقیم رفتار کارگزار است. به عبارت دیگر ساختار، تعیین‌کننده‌ی رفتار کارگزار است.

د) تأثیرپذیری دولت‌ها از ساختار سیستم بین‌الملل به دو شیوه‌ی جامعه‌پذیری و رقابت میان واحدها می‌باشد. از دید والتز، جامعه‌پذیری دارای دو کارویژه است. نخست این که موجب می‌شود که اعضای یک گروه، خود را با هنجارهای آن تطبیق دهند و در نتیجه، جامعه‌پذیری، تبدیل به سازوکاری برای بازتولید سیستم می‌گردد. دوم آن که جامعه‌پذیری موجب کاهش تنوع می‌گردد، زیرا هنجارهای رفتاری‌ای را تأسیس می‌نماید که درون آن‌ها تفاوت‌های گروه کم رنگ می‌شود. شیوه‌ی دوم، شیوه‌ی رقابت میان اعضا است. والتز معتقد است که در بخش‌های اجتماعی که به شکلی انعطاف‌پذیر، سازمان یافته‌اند، جامعه‌پذیری درون بخش‌ها، اما رقابت، میان آن‌ها اتفاق می‌افتد. جامعه‌پذیری و رقابت، موجب گسترش شباهت ویژگی‌ها و رفتار می‌گردد. رقابت موجب یک نظم می‌شود که واحدها در آن از طریق تصمیمات و کنش‌های مستقل به تنظیم مناسبات خویش می‌پردازند. رقابت و جامعه‌پذیری دو جنبه از یک فرآیند هستند که تنوع رفتارها و نتایج را کاهش می‌دهند. (نیل والتز، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۱۳)

ویژگی‌های نظام دوقطبی، مؤثر در بحران آذربایجان: بلوک شرق (اتحاد جماهیر شوروی)

دستیابی به نفت شمال ایران برای شوروی ضروری به شمار می‌رفت؛ زیرا تولید سالانه‌ی نفت آن هنگام تسلیم آلمان به پنج میلیون تن کاهش یافته بود. استالین برای نیل به هدف خود، وسیله‌ای جز به کار بردن حيله یا زور نداشت. اما در عین حال انحصار اتمی آمریکا، آزادی

عمل او را محدود کرده و وادارش می‌کرد که هر جا با مقاومت نسبتاً شدیدی روبرو می‌شد، عقب‌نشینی کند. او از لنین آموخته بود که «کسی که فقط پیش‌روی را یاد گرفته و عقب‌نشینی در شرایط سخت را بلد نباشد، در جنگ پیروز نخواهد شد.» قضیه‌ی آذربایجان ایران نخستین آزمایش این قاعده بشمار می‌رفت. (فونتن، ۱۳۶۹: ۳۵۶)

شکوه و شکایت شوروی از ایران در باب نفت شمال بود. دولت شوروی پس از آن چه یک دوره‌ی طولانی از بی‌تفاوتی در قبال مسئله‌ی امتیاز نفت شمال به نظر می‌آمد و البته با قید این شرایط که امتیاز مزبور به دست آلمان‌ها یا انگلیسی‌ها نیفتد، ناگهان در مورد امکان بهره‌برداری از این منابع ابراز علاقه کرد و در این ابراز علاقه‌ی آشکار نیز هیچ نوع ظرافت و تأمل خاصی به کار نرفت. رهبران ایران هم می‌دانستند که هدف اصلی شوروی در ایجاد غائله‌ی آذربایجان، دستیابی به نفت ایران است و زمانی از آذربایجان دست خواهند شست که به نفت شمال ایران برسند. اصولاً مقصود روس‌ها چه در زمان تزار و چه در زمان استالین چیزی جز تلاش در جهت دست‌اندازی بر منابع و ثروت‌های زیرزمینی ایران نبود. با توجه به این که بیش از یک قرن بود که ایران دست‌خوش رقابت‌های روس و انگلیس و مداخلات سیاسی آن قرار داشت و این رقابت و رویارویی نیز معمولاً به کسب امتیازات عمده‌ی اقتصادی و در رأس آن‌ها امتیاز منابع نفتی خلاصه می‌شد، لذا چنان نتیجه‌گیری معقول و منطقی بود و تردیدی نبود که عملکرد شوروی‌ها، رهبران ایران را مطمئن ساخته بود که آن‌ها به نفت شمال کاملاً ذی‌علاقه هستند. (کاتم، ۱۳۷۹: فصل اول)

در پس تلاش‌های کرملین برای کسب امتیاز نفت شمال، لاورنتی بریا، معاون صدر شورای کمیساریاهای خلق قرار داشت. در گزارشی که بریا در ۱۶ اوت ۱۹۴۴ در مورد ذخایر و تولیدات نفتی، و نیز خط مشی‌های نفتی امریکا و بریتانیا برای استالین و مولوتف ارسال داشته، علاقه‌ی رهبران شوروی به نفت ایران کاملاً مشهود بود. در این گزارش در مورد واکنش مناسب شوروی نیز توصیه‌هایی شده است. این گزارش از نظر شناخت اهداف شوروی در ایران در سال‌های بعد از جنگ و شروع نظام دوقطبی و جنگ سرد از اهمیت بسیار برخوردار است. در این گزارش، ضمن اشاره به تضادهای آمریکا و انگلستان برای دستیابی به

حوزه‌های نفت ایران، خاطر نشان شده بود که آن دو در رویارویی با یک کشور ثالث یعنی شوروی رو به اقدام مشترک می‌آورند. بریا، پیشنهاد کرده که برای مذاکره با ایران با در نظر داشتن هدف کسب یک امتیاز برای شوروی در شمال ایران، اقدامی فعالانه صورت گیرد. وی با تأکید بر این نکته که احتمالاً انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در خفاء مشغول آن بوده‌اند که به ضرر شوروی مانع از نقل و انتقال حوزه‌های نفت شمال ایران گردند، توصیه کرد که مسکو برای دفاع از منابع شوروی در حوزه‌ی مسایل بین‌المللی نفت، بر اصل حضور و مشارکت در مذاکرات نفتی آمریکا و بریتانیا اصرار ورزد.

به عبارت دیگر، تمایل اتحاد شوروی برای کسب یک امتیاز نفتی در ایالات شمالی ایران گذشته از منافع امنیتی و اقتصادی، بیانگر خواست رهبران سیاسی شوروی به منظور توازن قوا برای مشارکتی برابر در رقابت قدرت‌های بزرگ برای حق دستیابی به حوزه‌های نفتی جدید در خاورمیانه نیز بود. از نظر ملاحظات ژئواستراتژیک، امتیاز نفتی که انحصار شوروی را در حقوق استخراج و تولید نفت در منطقه‌ای به وسعت ۱۵۰ هزار کیلومتر مربع تأمین می‌کرد، مزیت عمده‌ای محسوب می‌شد. متحدین غربی شوروی نیز این نکته را به روشنی دریافته بودند و برای جلوگیری از تحقق آن هر چه در توان داشتند به کار بردند. (کاتم، ۱۳۷۹: فصل دوم)

تقریباً برای همه‌ی پژوهشگرانی که در مورد بحران ایران کار می‌کنند، کاملاً آشکار است که حزب توده که در اکتبر ۱۹۴۱ تأسیس شد و تحت حمایت و پشتیبانی حزب کمونیست شوروی قرار گرفت، به طور کلی بیشتر برای تأمین منافع اقتصادی شوروی توسط سران کرم‌لین به کار گرفته شد تا منافع ایدئولوژیک اتحاد شوروی در منطقه. مسئله‌ی نفت شمال بر کل طرز تفکر شوروی در این دوره سایه افکنده و در شکل دادن به روابط ایران و شوروی در شروع جنگ سرد و نظام دوقطبی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است. این موضوع با دیگر مسائلی که در پیدایش بحران ایران مؤثر واقع شدند (مانند موضوع تعلل در فراخواندن نیروهای شوروی و میدان دادن به حرکات خودمختاری در آذربایجان و کردستان) ارتباط تنگاتنگی داشت. مأموریت کافتارادزه در پاییز ۱۹۴۴ و رویه‌ی سرسختانه‌ی ایران در مخالفت با

اعطاء امتیاز نفت شمال، گرایش‌های ضد انگلیسی سنتی در میان رهبران شوروی را که در رقابت‌های قدیمی روسیه و انگلیس در سال‌های پیش از انقلاب ریشه داشت، از نو تحریک کرد و موجب بدگمانی شوروی‌ها نسبت به سیاست متفکین‌شان در ایران گشت. از اواخر سال ۱۹۴۴ تبلیغات ضدانگلیسی در جراید شوروی و نشریات حزب توده به تدریج اوج گرفت. این موضوع که موقعیت شوروی در ایران به نحو چشم‌گیری در خلال جنگ تقویت شده است، در میان رهبران شوروی و در درجه اول، شخص استالین، این امید را به وجود آورده بوده که شوروی خواهد توانست منافع و موقعیت ژئواستراتژیک و اقتصادی خود را در خاورمیانه گسترش دهد. در این میان از طرف دولت شوروی، اشاراتی دریافت شده بود که اگر قوام‌السلطنه به نخست وزیری برسد، حاضر است موضوع را مورد مذاکره قرار دهد. از این رو مجلس ایران ناگزیر شد نسبت به تشکیل دولت توسط او اظهار تمایل کند. در حالی که هیچ کس به درستی نمی‌دانست که این سیاستمدار مرموز از لحاظ سیاسی چه خطی را دنبال خواهد کرد. (علم، ۱۳۷۷: ۸۷)

وضعیت آذربایجان و موضوع فراخوانی نیروهای شوروی از ایران از مباحث عمده‌ای بود که در خلال مذاکرات پیچیده‌ی هیأت اعزامی ایران به مسکو در فاصله ۱۹ فوریه تا ۵ مارس ۱۹۴۶ مطرح شد. ولی در ورای تمام این مباحث، مسئله‌ی اساسی برای شوروی دسترسی به نفت شمال ایران بود. فراز و نشیب مذاکرات جاری در این زمینه در اسناد آرشیویی کاملاً نمایان است. یادداشت مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۶ شوروی به قوام‌السلطنه از اهمیت خاصی برخوردار است. در این یادداشت آمده است که در ۲۵ فوریه ۱۹۴۶ دولت شوروی با صرف‌نظر کردن از منافع خود و با اعطاء امتیاز به طرف ایرانی پذیرفت که به جای درخواست امتیاز نفت، درخواست تأسیس یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را که ۵۱ درصد سهام آن به مسکو و ۴۹ درصد دیگر سهامش به ایران تعلق داشته باشد، پیشنهاد کند. از نظر رهبری شوروی، امتناع هیأت اعزامی ایران از پذیرش این پیشنهاد، نشانی از بی‌علاقگی ایران به رعایت منافع اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و تبعیض در قبال آن بود. این یادداشت با این تهدید شدید پایان می‌پذیرد که بدین وسیله، کمیسر خلق در امور خارجه اعلام می‌دارد که پس از

گزارش به نخست وزیر و استالین، تصمیم گرفته شد که پیشنهاد بینایی طرف شوروی را مسترد داشته و به پیشنهاد رسمی ای رجعت شود که در ۱۹۴۴ در زمینه‌ی کسب یک امتیاز نفت در شمال ایران با شرایطی مشابه امتیاز نفت انگلیس در جنوب ایران، مطرح شده بود. (کاتم، ۱۳۷۹: فصل دوم)

یکی دیگر از مواردی که در این سند ملاحظه می‌شود، ربط موضوع تداوم حضور نیروهای شوروی در ایران با موضوع امتناع ایرانیان در اعطاء نفت است. گذشته از اشارات سند مزبور به این امر که در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) برخی از عناصر ناسیونالیست ایرانی در عرصه‌ی قلمرو شوروی، برخی مطالبات ارضی عنوان کردند، این نکته نیز خاطر نشان شده بود که مقامات ایرانی سعی داشته‌اند در سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نیز در حوزه‌های مرزی جنوب باکو به دولت‌های خارجی امتیازات نفتی اعطا کنند. در این یادداشت آمده بود که تمامی این موارد نشان دهنده‌ی آن است که محافل حاکم‌هی ایران، نسبت به اتحاد شوروی نیت خصمانه داشته و آماده‌اند که در صورت فراهم آمدن فرصت لازم به منافع اتحاد شوروی لطمه زده و حوزه‌های نفتی آذربایجان و ترکمنستان را در مخاطره قرار دهند. البته بعید بنظر می‌آید که رهبران شوروی که از قوایی نیرومند برخوردار بودند، واقعاً تعارض و تجاوزی را از سوی ایران متحمل می‌دانستند. ولی چنین به نظر می‌آید که آن‌ها امکان بهره‌برداری بریتانیا و آمریکا از حوزه‌های نفتی ایران در جوار مرزهای شوروی را به عنوان تهدیدی واقعی نسبت به منافع ملی شوروی تلقی می‌کردند. منفعی که با منافع ژئوپولیتیک تاریخی روسیه ارتباط تنگاتنگی داشت. از این رو از نظر دولت شوروی کسب امتیاز نفت شمال ایران تضمین مهمی بر امنیت مناطق جنوبی کشور محسوب می‌شد. علاوه بر این، شوروی اگر می‌توانست به نحو دلخواه خود، موضوع نفت را فیصله دهد، در رقابت دیرینه‌اش با بریتانیا برای کسب نفوذ سیاسی در ایران نیز از موقعیت مناسبی برخوردار می‌شد. به طوری که در دستورالعمل کمیساریای امور خارجه به سادچیکف، سفیر شوروی در ایران، در مورد نحوه‌ی ابلاغ‌نامه‌ی مربوط به فراخوانی نیروهای شوروی خاطر نشان شده بود که باید در روز تبادل، نامه‌های مربوط به یک شرکت نفت مختلط ایران و شوروی به قوام تسلیم گردد. به موازات آن، با

تحریک شوروی، شورش‌های خیابانی نیز توسط حزب توده برای تقاضای اعطاء امتیاز نفت شمال به شوروی به جریان می‌افتاد. (جعفری و پاینده، ۱۳۹۵: ۳۶)

استالین نیز در نامه‌ی خود به پیشه‌وری، شیوه‌ی انقلابی‌ای را که برای هر انقلابی آشنا بود و شوروی نیز آن را در ایران به کار بسته بود، توضیح داده که چکیده‌ی آن، شیوه‌ی طرح حداکثر خواسته‌ها و ایجاد تهدیدی که حکومت را به اعطاء امتیاز نفت وادار سازد، بود. حرکت فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در ایران دقیقاً به همین منظور مورد استفاده قرار گرفت و استالین، حمایت از فرقه‌ی دمکرات را کاهش داد؛ چون دستیابی به نفت ایران را نزدیک می‌دید. (کاتم، ۱۳۷۹: فصل دوم)

هرگاه که شوروی‌ها در کسب امتیاز نفت شمال ناکام می‌شدند، تحولات آذربایجان سرعت بیشتری می‌گرفت. به طوری که در خلال مذاکرات مجلس چهاردهم در مورد امتیاز نفت شمال و مراحل بعدی آن، خواسته‌ی خودمختاری آذربایجان با شدت و حدت بیش‌تری مطرح شد. بحران نفت شمال در عین حال که در تلقی مردم از حزب توده و اتحاد شوروی دگرگونی‌هایی به وجود آورد، در تغییر آرایش نیروهای سیاسی کشور نیز تغییراتی را موجب شد که به ضرر جناح چپ سوگیری گردید. چنین به نظر می‌آید که بسیاری از آذربایجانی‌ها بر این اعتقاد بودند که اعطاء امتیاز نفت به شوروی، مواهب اقتصادی چشم‌گیری برای آذربایجان به بار خواهد آورد. با نزدیک شدن مراحل پایانی جنگ، پاره‌ای از کارخانه‌های محلی که بر اساس سفارش‌های جنگی شوروی بر سر پا بودند، با خطر تعطیلی روبرو شدند. امتیاز نفت شوروی به عنوان چاره‌ای در برابر فروپاشی اقتصادی منطقه تلقی می‌شد. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل اول)

زمان‌بندی وقایع آذربایجان، نشان دیگری از میزان نفوذ و دخالت شوروی بود. اگر چه اقلیت‌های آذربایجان از شهریور ۱۳۲۰ به بعد، بارها مسئله‌ی خودمختاری محلی را مطرح کرده بودند، ولی فقط پس از مخالفت مجلس چهاردهم با امتیاز نفت شمال بود که این حرکت شتابی واقعی یافت. هم‌زمان با مسئله‌ی امتیاز نفت شمال، موضوع خودمختاری محلی نیز در آذربایجان مطرح شد. سرنوشت حرکت‌های محلی با مسیر کلی سیاست شوروی در ایران ارتباط نزدیک داشت. هرگاه تکاپوی شوروی بر توسعه‌ی نفوذ دراز مدتش در کشور، حرکت

تازه‌ای می‌یافت، چنین خواسته‌هایی نیز بروز می‌کرد و هرگاه که شوروی خواسته‌هایش را برآورده می‌دید، به گِل می‌نشست. با آن که تشکیل یک جبهه‌ی سیاسی، مستلزم تهیه و تدارکی طولانی است، فرقه‌ی دمکرات توانست فقط در عرض دو ماه به نیروی لازم جهت رویارویی با دولت دست پیدا کند. سرعت تشکیل فرقه و دوران طولانی تبعید اکثر سرانش در شوروی، صرفاً مؤید عاملیت عمده‌ی نفوذ شوروی در تشکیل این حرکت بود. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل دوم)

حتی در جریان اعزام قوای مرکزی ایران به آذربایجان، وقایع زنجان باعث شد که جراید شوروی به نقل از استالین، قوام‌السلطنه را متهم کردند که راه را بر نیروهای ارتجاع گشوده و با استمداد از ایالات متحده به بازی خطرناک دیپلماسی اتمی و دلار دست زده است. استفاده از کلمه‌ی دلار در سخنان استالین، دقیقاً حاکی از تفکر عمیق اقتصادی رهبران شوروی بود. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل سوم)

در تبیین چگونگی تحول سیاست شوروی در قبال ایران، دو مرحله را می‌توان قایل شد. مرحله‌ی نخست با دورانی مقارن است که شوروی چنان درگیر جنگ بود که نمی‌توانست به نحوی جدی در پی احیاء علایق دیرینه‌ی خود در ایران برآید. در این سال‌ها، فعالیت آن‌ها به نوعی، ارزیابی و سنجش آرام وضعیت یا به توصیف کنسول بریتانیا «کارشکنی انفعالی» بود. مرحله‌ی دوم پس از بهبود وضعیت شوروی آغاز شد که در بحران آذربایجان، سیاست شوروی همانگونه که عملکردش در قبال امتیاز نفت شمال نشان داد، لحن تجاوزکارانه‌ی مشخصی به خود گرفته بود. جراید چپ‌گرای فراوانی هم که در تهران و تبریز منتشر می‌شدند، وسیله‌ی خوبی جهت تبلیغات شوروی بودند. اگرچه جراید حزب توده تا پیش از بحران نفت شمال، روی هم رفته از همراهی و هماهنگی علنی با اتحاد شوروی اجتناب می‌کردند، ولی مفاد نوشته‌هایشان کاملاً تحت تأثیر شوروی بود. در تبریز دو روزنامه‌ی هوادار شوروی (وطن یولوندا و خاور نو که به ترتیب چاپ باکو و تبریز بودند) ضمن انعکاس اخبار شوروی بر ارتباط و پیوند میان آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی تأکید خاصی داشتند و معمولاً با کمک مقامات شوروی در تبریز منتشر می‌شدند. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل چهارم)

از لحاظ نظری، هم ایران و هم متحدان غربی‌اش با سهیم شدن شوروی در نفت ایران مخالفتی نداشتند، ولی از لحاظ عملی، هر کدام از آن‌ها از پیامدهای سیاسی احتمالی چنین امتیازی بیمناک بودند. بحران نفت شمال جراید و سیاستمداران ایرانی را وادار ساخت تا مواضع واقعی خود را آشکار کنند. جراید جبهه‌ی آزادی، هر چند پاره‌ای از اعضاء خویش را از دست دادند، ولی به هواداری از اعطاء امتیاز برخاسته بودند. این اقدام شوروی، حزب توده را از لحاظ خط مشی به یک دگرگونی اساسی واداشت و حزب توده نیز نشان داد که می‌تواند به عنوان مدافع منافع شوروی عمل کند. موضوع نفت شمال در جراید شوروی و حزب توده به نحو یکسان طرح می‌شد. در حالی که نفوذ شوروی در تظاهرات عمومی، جنبه‌ی آشکاری نداشت، ولی ارتباط موجود انکارناپذیر بود. مهم‌ترین پدیده‌ای که از درون این بحران سربرآورد، آن بود که تقاضای خودمختاری محلی با تحریکات موجود در مورد امتیاز نفت شمال، مرتبط دانسته می‌شد. در حالی که احتمالاً اندیشه‌ی یک آذربایجان واحد به ذهن پاره‌ای از آذربایجانی‌های شوروی خطور کرده بود، ولی حمایت مسکو از چنین خط مشی‌ای، بعید بنظر می‌آید. از این گذشته، اکثر آذربایجانی‌های ایران، خواهان چنین چیزی نبوده‌اند. در آن ایام دولت شوروی وجود یک جمهوری متحد نیرومند مسلمان را در مرز خود با ایران خطرناک تلقی می‌کرد. خط مشی شوروی، الحاق آذربایجان ایران نبود. بلکه هدف، جلب حمایت محلی و تحت فشار گذاشتن دولت تهران برای کسب امتیاز نفت بود. هر چه روابط بین شوروی و استان آذربایجان نزدیک‌تر می‌شد، به همان نسبت سیاست فشار شوروی نیز مؤثرتر می‌گردید. علاوه بر این، الحاق آذربایجان، بهترین راه برای کسب نفوذ بر کل کشور ایران محسوب نمی‌شد. مگر آن که با ابتکار عمل‌های سیاسی و اقتصادی دیگر هم توأم باشد که در به دست آوردن امتیاز نفت شمال خلاصه می‌شد. شاهد این مدعا، اظهارات سفیر شوروی در اوایل ۱۹۴۵ به سپهد امیر احمدی، وزیر جنگ سابق ایران بود که هدف اصلی شوروی در ایران را از میان برداشتن نفوذ نفتی بریتانیا می‌دانست. اکراه مقامات شوروی از فراخوانی ارتش سرخ بیانگر تداوم نارضایتی آن‌ها از موقعیت‌شان در ایران بود. هر چند برخی از صاحب‌نظران معتقدند که اولتیماتوم ایالات متحده‌ی آمریکا منجر به فراخوانی ارتش سرخ از ایران شد،

(هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۴۳۹-۴۲۲) اما همانگونه که بیان گردید، جیمز بیل نویسنده‌ی آمریکایی، معتقد است چنین اولتیماتومی هرگز وجود نداشته است، بلکه نگرانی آمریکا از اهداف شوروی در ایران، تنها دلیل ارسال تلگراف‌های آمریکا به شوروی بود. (بیل، ۱۳۷۱: ۶۴)

تنها امید شوروی آن بود که از طریق بهره‌برداری از بحران آذربایجان، دولت تهران را به اعطاء امتیازاتی چند خصوصاً در امور نفتی وادار کند. لهذا تا حصول نوعی قرارداد متقابل مطلوب، نیروهای شوروی ایران را ترک نمی‌کردند. حتی پیش از آن که فرقه‌ی دمکرات رسماً امور تبریز را بر عهده گیرد، شوروی برخی از نکاتی را که امتیاز نفت، حقوق حمل و نقل هوایی و یک لنگرگاه در بندر انزلی از آن جمله بودند، مطرح کرده بود. حتی برخی از گزارشات تأیید نشده از آن حکایت داشتند که دولت شوروی در شمال تبریز به حفاری چاه نفت اقدام کرده است. چنین به نظر می‌آمد که اعطاء یک امتیاز نفتی به شوروی، حداقل بهائی بود که ایرانی‌ها می‌بایست برای کاستن از فشار شوروی بر آذربایجان بپردازند. حکومت‌های خودمختاری که بر پا شده بود، دولت شوروی را برای دستیابی به خواسته‌هایش در موضع قدرت قرار می‌داد. البته خطر آن وجود داشت که متفقین بر ضد اعمال شوروی اعتراض کنند. ولی اگر امکانی پیش می‌آمد که سریعاً توافقنامه‌ای میان ایران و شوروی امضا شود و به صورت یک عمل انجام شده به جهانیان عرضه شود، آنگاه شانس موفقیت نیز بالا به نظر می‌آمد. مخالفت مولوتف با پیشنهاد بریتانیا مبنی بر تشکیل یک کمیسیون سه جانبه که شوروی را نیز از اختیاراتی در امور ایران برخوردار می‌ساخت، بیانگر آن است که وی چشم انتظار نتایج بهتری از مذاکرات متقابل با ایران بوده است. اگرچه دولت ایران به هیچ وجه نمی‌خواست در برابر فشار شوروی کوتاه بیاید، ولی چون خواهان خروج نیروهای بیگانه از کشور بود، از موضع تهدید کننده‌ی اتحاد شوروی نیز بیمناک به نظر می‌رسید. لذا احتمال آن که به اعطای امتیازاتی راضی شود، بسیار بود. عدم سقوط حکومت‌های خود مختار آذربایجان و کردستان بعد از خروج کامل ارتش سرخ از خاک ایران نیز در این راستا تلقی می‌شود. البته به این موضوع هم باید توجه داشت که سفیر آمریکا در تهران به ملاقات با شاه گفته بود که

بخاطر آذربایجان با شوروی نخواهد جنگید. دلیل آن هم کنفرانس یالتا (۱۹۴۵ میلادی) که سه دولت آمریکا، انگلستان و شوروی، توافق کرده بودند که کافتارادزه برای مذاکرات نفت به ایران برود. (جعفری و پاینده، ۱۳۹۵: ۳۸-۳۷)

وقتی به کل موضوع بحران آذربایجان نگریسته می‌شود، چنین به نظر می‌آید که شوروی در ماجرای آذربایجان خیلی بد بازی کرد. شوروی با اقداماتی چون تأسیس فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و قائل شدن ارتباط میان اعطاء امتیاز نفت شمال و فراخوانی نیروهای نظامی در مراحل بعدی، این دور جدید عملیاتی را در ایران خیلی خوب شروع کرد. امکان موفقیت، بسیار بالا به نظر می‌رسید. حضور نیروهای شوروی، تحت فشار قرارداد دولت ایران و احساس موجود در میان متفقین شوروی در آن زمان، مبنی بر این که با توجه به علایق نفتی بریتانیا و آمریکا در ایران، نمی‌شد اتحاد شوروی را از امتیاز نفت محروم داشت. لکن بازی بد شوروی در بحران ایران، مسئله‌ی حیاتی زمان‌بندی، تقارن تحولات آذربایجان با شروع جنگ سرد و مقاومت دولت‌های ایران و آمریکا، آمل شوروی را بر باد داد. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل چهارم)

اتحاد شوروی دچار این اشتباه شد که به محض حصول اطمینان از تأمین امتیاز نفت، وضعیت آذربایجان را به دست فراموشی سپرد. دولت شوروی دمکرات‌ها را به امضاء توافق‌نامه‌ی ژوئن ۱۹۴۶ با تهران تشویق کرد. توافق‌نامه‌ای که در زمان خود بسیار سخاوتمندانه به نظر می‌آمد، ولی عملاً مسائلی را لاینحل گذاشت که بالاخره به ضرر فرقه‌ی دمکرات تمام شد. اگر اتحاد شوروی در مورد شرایط توافق‌نامه‌ی مزبور اصرار بیش‌تری به خرج داده بود، احتمالاً دمکرات‌ها از موقعیت محکم‌تر و با دوام‌تری برخوردار می‌شدند. اگر چه اتحاد شوروی در تعریف و تمجید از حکومت فرقه، هیچ کوتاهی نکرد، ولی از نظر راهنمایی و مساعدت محلی اقدام چندانی معمول نداشت. البته از همه مهم‌تر بی‌توجهی شوروی به دشواری‌های اقتصادی استان بود. آذربایجان یک واحد مستقل اقتصادی نبود، بلکه برعکس بخش منسجمی از کل اقتصاد ایران محسوب می‌شد. از این رو تصور آن که یک حکومت خود مختار بتواند بدون یک حمایت قابل توجه خارجی، مدت زمانی طولانی دوام آورد، دور از

واقع‌بینی بود. حتی اگر شوروی قصد داشت از حکومت آذربایجان صرفاً به عنوان اهرمی برای تحت فشار گذاشتن تهران نیز استفاده کند، می‌بایست آنقدر از آن حمایت می‌کرد تا لاقلاً تا انتخاب بعدی مجلس دوام آورد. البته هیچ تضمینی وجود نداشت که فرقه‌ی دمکرات حتی با برخورداری از پشتیبانی شوروی نیز بتواند در برابر یک اقدام مصممانه‌ی تهران مقاومت کند، ولی تردیدی نیست که لاقلاً دولت ایران در موقعیت دشوارتری قرار می‌گرفت. البته حرکت سیاستمداران‌هی قوام‌السلطنه را نیز می‌توان در این مورد دخیل دانست. چرا که قوام با وعده‌ی امتیاز نفت به شوروی، آن‌ها را به خارج کردن قوای خود از آذربایجان تشویق کرد و با تشکیل «اسکی» یا اتحادیه‌ی سندیکاهای کارگری ایران که رقیبی برای شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و زحمت‌کشان ایران بود، تلاش کرد قدرت اتحادیه‌های کارگری حزب توده را بشکند. مجلس امتیاز نفت شمال را تصویب نکرد و به ارتش هم اجازه داد که آذربایجان و کردستان را تصرف کند. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۸: ۳۸-۲۴)

در اهمیت اقتصادی بحران آذربایجان برای اتحاد شوروی، می‌توان به تبلیغات شوروی‌ها بر ضد انگلیسی‌ها اشاره نمود که شرکت نفت ایران و انگلستان یکی از اهداف عمده‌ی این تبلیغات بود و پس از آن که قضیه‌ی نفت شمال به میان آمد، تبلیغات شوروی‌ها بر علیه شرکت نفت ایران و انگلیس که طرفدار اعطاء امتیاز نفت شمال به شرکت استاندارد اوپل بود، شدت یافت و این اولین باری بود که یک دولت خارجی تبلیغات دامنه‌داری را بر علیه شرکت مزبور آغاز می‌کرد. اقدام دیگری که شوروی‌ها در آن ایام کرده و نظرشان از اقدام مزبور سلطه‌ی اقتصادی بر ایران بود، ترتیبی بود که در امر بازرگانی با ایران پیش گرفته بودند. چون راه‌های مناسب، راه آهن و راه تهران - خرم‌شهر در آن زمان وجود نداشت و لذا قسمت عمده‌ی صادرات ایران به شوروی حمل می‌گردید، شوروی‌ها از احتیاج مبرم ایران به فروش کالای خود به آن‌ها نهایت سوء استفاده را کرده و تقریباً انحصاری برای قسمت عمده‌ی بازرگانی ایران برای خود ایجاد کرده بودند. گاهی نیز با استفاده از احزاب چپ‌گرا کار خود را پیش می‌بردند. به طوری که در برخی ناآرامی‌ها و اعتصابات که در گوشه و کنار کشور ایجاد می‌شد، دست احزاب کمونیست در آن‌ها پیدا بود. یا موقعی که امتیاز داری ملغی شد، جراید

شوروی اقدام دولت ایران را بسی ستوده و از آن هواخواهی نمود و یک مقاله‌ای تحت عنوان «مبارزه برای نفت ایران و وظیفه‌ی حزب کمونیست ایران» در روزنامه‌ی ارگان کمیترن، به نام «مکاتبات مطبوعات بین‌المللی» به امضاء «مازیار» درج گردید که نظر شوروی‌ها را نسبت به اهمیت نفت ایران آشکار می‌ساخت. پس از عدم کامیابی شوروی‌ها در تحصیل امتیاز نفت و ایجاد غائله‌ی آذر بایجان، ایستگاه تبلیغاتی شوروی و حزب توده، تمام توجه خود را معطوف به این نمود که به هر قیمتی هست، باید اقدام به لغو امتیاز نفت جنوب کرد و از هیچ اقدامی در این باره فروگذاری نکرد. عدم رضایت عمومی از شرکت نفت ایران و انگلیس، بهترین زمینه را برای این کار فراهم می‌ساخت و حزب توده به کامل‌ترین وجهی از این عدم رضایت استفاده نمود و مقدمه‌ی ایجاد سازمان کاملی بین کارگران صنعت نفت را پی‌ریزی کرد و اعتصاب سال ۱۹۴۶ را به وجود آورده و سپس با اعتراضات ملیون هم آواز شد. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل چهارم)

جمله‌ای که سفیر شوروی خطاب به قوام‌السلطنه در آبان ۱۹۴۷ بیان داشته، باز هم ارزش نفت ایران را در اذهان راهبران شوروی نمایان می‌سازد: «دولت شوروی نمی‌تواند متذکر نشود که تصمیم مجلس ایران راجع به بی‌اثر بودن قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای شمال ایران با وجود بقاء امتیاز نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران، تبعیض فاحشی نسبت به اتحاد شوروی است.» این جمله می‌رساند که از آن سال‌ها به بعد، سیاست شوروی متوجه این بوده است که این تبعیض را از میان بردارد و اقداماتی را که حزب توده در این خصوص انجام می‌داده، تأثیری از سیاست مزبور بوده است. البته انگلیسی‌ها هم به لحاظ بیمی که از لطمه زدن شوروی به امتیاز نفت جنوب داشتند، زیاد مخالف تحصیل امتیاز نفت شمال توسط شوروی‌ها نبودند. بنا بر آن چه که گفته شد، محقق می‌شود که نظریه‌ی اتحاد جماهیر شوروی نسبت به ایران و به ویژه نفت ایران، چندان تفاوتی با نظریه‌ی دولت‌های غربی نداشته است. (فاتح، ۱۳۵۸: بخش دوم از فصل اول)

با آن که گاهی به نظر می‌آمد، متفقین حاضرند لاقلاً با یک توسعه‌ی محدود نفوذ شوروی در ایران موافقت کنند، ولی اختلاف نظرهای موجود در تعبیر حدود و ثغور این منافع، همراه با

رنگ باختن تدریجی اتحاد زمان جنگ، ایالات متحده‌ی آمریکا و در پی آن، بریتانیا را بر آن داشت که پیشنهادهای پیشین خود را به اتحاد شوروی مبنی بر منظور داشتن نوعی جای پای برای شوروی، پس بگیرند. منافع جدید آمریکا در ایران و عزم راسخش در دفاع از این منافع در برابر فشار شوروی، مسکو را وادار ساخت که نه فقط در ایران، بلکه در کل خاورمیانه نیز سیاست‌هایش را تعدیل و خواسته‌های دوران بعد از جنگ خود را از نو ارزیابی کند. در جنگ سردی که آغاز شد، هر دو طرف، کامیابی و شکست‌هایی را تجربه کردند. ایران یکی از نخستین شکست‌های شوروی بود. (فاوست، ۱۳۷۴: ۱۸۸)

شایسته خواهد بود که در این قسمت، چکیده‌ای از تفکر مارکسیست‌های مستقل را نسبت به واقعه‌ی آذربایجان و فرقه‌ی دمکرات بیان کنیم: «فرقه‌ی دمکرات با جدا کردن سرنوشت آذربایجان از سرنوشت ایران، طرح شعارهای ابلهانه‌ای که برای حل اساسی‌ترین مسائل به هیچ‌وجه کافی نبود و عنوان کردن مسئله‌ی زبان به عنوان موضوع حیاتی که فقط از دهان خرده‌بورژوازی ناسیونالیست و از دهان بورژوا زاده‌های مقام‌پرست می‌توانست بیرون بیاید، با طرد مبارزه‌ی طبقاتی و پیش کشیدن یک برنامه‌ی اصلاح‌طلبانه‌ی بی‌محتوا، پرولتاریا و دهقانان نوخیز بی‌تجربه و ساده دل را به سوی پرتگاه وحشتناکی رهبری کرد و بدون مبارزه با دشمنان خلق، یعنی فئودالیسم و بورژوازی وابسته و حکومت دست‌نشانده امپریالیست‌ها و نابود ساختن آن‌ها، حکومت دمکراتیک را اعلام کردند.» (نابدل، ۱۳۵۹: ۲)

ویژگی‌های نظام دوقطبی، مؤثر در بحران آذربایجان: بلوک غرب (ایالات متحده‌ی آمریکا)

از دیدگاه منافع ملی آمریکا، منابع انرژی منطقه، عامل درجه یک در تدوین هدف‌ها و اتخاذ سیاست‌هایی بوده است که این کشور از زمان جنگ جهانی دوم به این سو در پیش گرفته است. هدف نهایی آمریکا در این ارتباط، اعمال کنترل مستمر بر منافع نفت و گاز منطقه، تضمین امنیت مسیرهای انتقال نفت به بازارهای مصرف و هم‌چنین پیش‌گیری از افزایش نفوذ هر کشوری بوده است که می‌توانسته در نهایت تحقق دو هدف فوق‌الذکر را با مخاطره جدی روبرو سازد. اهمیت تأمین این هدف‌ها در معادلات استراتژیکی آمریکا، هزینه‌های تأمینی آن

را به هر میزان تا کنون توجیه کرده است. چنان که در فاصله‌ی کوتاهی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی، هاری ترومن رئیس جمهور دمکرات آمریکا، دستور داد به منظور مقابله با تهدیدهای ناشی از گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و حرکت نظامی این کشور به سوی شرق و مناطق نفت‌خیز خلیج فارس، طی عملیات محرمانه‌ای که جزئیات آن پس از گذشت ۴۰ سال، از سوی کنگره‌ی آمریکا منتشر شد، سلاح‌های انفجاری هسته‌ای و مواد رادیواکتیو در این مناطق مستقر شوند. نگرانی عمده‌ی آمریکا در آن زمان، متوجه افزایش خطر شوروی و احتمال اخلال این کشور در کنترل آمریکا و هم‌پیمانان غربی و اشنگتن بر منابع نفت خلیج فارس بود. ترومن قبل از مبادرت به صدور دستورالعمل مزبور به استالین رسماً اخطار کرده بود که ارتش سرخ را از مناطق غربی و آذربایجان ایران فرا بخواند. بسیاری از کارشناسان سیاسی اعتقاد دارند که ایستادگی ترومن، عامل عمده در رفع اشغال ایران بوسیله‌ی ارتش سرخ بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی بوده است. (تقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۵)

جنگ جهانی دوم شاهد رشد چشمگیر منافع آمریکا در ایران بود. کشوری که تا پیش از این مرحله در چارچوب منافع ملی ایالات متحده نقش مهمی نداشت، بحران آذربایجان و ادامه‌ی مداخلات شوروی در امور ایران نه تنها در تعیین خط مشی آمریکا در قبال ایران، بلکه در قبال کل منطقه‌ی خاورمیانه نیز مؤثر واقع شد. وقایع آذربایجان در پیوند سرنخ‌های مختلفی از یک سیاست در حال شکل‌گیری جنگ سرد نیز دخیل گردید. سیاستی مبتنی بر برداشت روبه‌ی دگرگونی آمریکا از متحدین زمان جنگ خود و نقش جهانی‌ای که می‌خواست ایفا کند. این امر را می‌توان از یک سو در تمایل مستمر دولت ایران برای ایجاد ارتباط با یک قدرت ثالث جهت خنثی نمودن رقابت سنتی بریتانیا و روسیه و از سوی دیگر در علایق اقتصادی فزاینده‌ی آمریکا ملاحظه کرد. در یکی از یادداشت‌های بخش خاورمیانه ایالات متحده آمده بود که «ایران کشوری است که امروزه از لحاظ اقتصادی بسیار جالب توجه است.» البته نفت، نقش مهمی در این جلب توجه داشت. توسعه‌ی علایق آمریکا در ایران، ارتباط نزدیکی با اهمیت فزاینده‌ی منابع نفتی خاورمیانه از لحاظ آمریکائی‌ها داشت. شرکت‌های نفتی آمریکایی با آن که هنوز در ایران امتیازی نداشتند و به رغم مقاومت انگلیسی‌ها، به نفت خاورمیانه از

جمله در عربستان سعودی، بحرین، کویت و عراق راه یافته بودند. از طرفی اکتشافات مهم منابع نفتی در شبه جزیره عربستان، اهمیت ایران را که خود از منابع و اهمیت استراتژیک چشم‌گیری برخوردار بود، افزایش داد. سفیر ایالات متحده در مسکو در اشاره‌ای کلی به منطقه‌ی خلیج فارس خاطر نشان ساخته بود که نخستین برداشتی که به نحوی برجسته به ذهن مبتادر می‌شود، حسادت متقابلی میان آمریکا، انگلستان و شوروی است. سفارت آمریکا در لندن نیز با در نظر داشتن ایران، از آن شکایت داشت که وقایع ایران هرگونه امیدی را مبنی بر توافق بریتانیا و آمریکا در مورد ایران بر باد داده است. این عدم امید برای توافق، در واقع محصول خصومت و رقابت آمریکا و انگلستان در باب منافع فعلی و آتی خود و آن هم نه فقط در ایران، بلکه در کل خاورمیانه بود و آشکار است که مبارزه برای نفت، عامل مهمی در این مواضع بشمار می‌رفت. در راستای این منافع، سیاست تفرقه‌افکنی آمریکا در ایران، طبق گفته‌ی لوئیس دریفوس (وزیر مختار آمریکا در ایران طی سال‌های ۴۴-۱۹۰۱ میلادی) به عنوان دوست ایران آغاز شد که آن را با سیاست تقبیح انگلیس و شوروی همراه کرد. (واعظی، ۱۳۸۱: ۵۵)

شیوه‌های برخورد متفاوت و نیز عناصری از رقابت در روابط آمریکا و انگلستان در ایران، به عوامل مهمی در تبیین اهداف سیاسی ایالات متحده تبدیل شدند. آمریکایی‌ها به تدریج بسیاری از مسئولیت‌های بریتانیا در ایران و خاور نزدیک و میانه را بر عهده گرفتند. ولی به حساب و کتابی که خود می‌خواستند. اگر چه ایران به معنای دقیق کلمه تحت استعمار قرار نگرفته بود؛ ولی احتمالاً هنگامی که روزولت از تلاش برای رهایی تمام مردم جهان از سیاست‌های عقب‌مانده‌ی استعماری سخن گفت، ایران را نیز در نظر داشت. احتمالاً نارضایتی صریح آمریکا از پاره‌ای مواضع و سیاست‌های بریتانیا در سوق دادن آمریکا به کارگیری بیش‌تر در امور ایران مؤثر بوده و برخی از اقدامات را که می‌توانست به عنوان رشته اقداماتی موقت و برخاسته از ضرورت‌های زمان جنگ تلقی گردد، جنبه‌ای دیرپا و جهت‌ی نو بخشید. هنگامی که در اواخر سال ۱۹۴۳ روزولت بر بیانیه‌ی کنفرانس تهران در باب ایران صحه نهاد، گروهی که خواهان مشارکت بیش‌تر آمریکا در امور ایران بودند، خشنود گشتند. در این بیانیه، ضمن

تصدیق سهم ایران در مساعی جنگ، وعده شده بود که در برابر احتیاجاتی که عملیات جنگ بر ایران تحمیل کرده است، کمک‌های اقتصادی خود را افزایش دهند. علاوه بر این، اتفاق نظر متفقین در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران از نو مورد تأکید قرار گرفته بود. تصمیم آمریکا در دسامبر ۱۹۴۳ مبنی بر امضاء چنین بیانیه‌ای، پیش از آن که بازتاب همبستگی متفقین به نظر آید، بیانگر این باور تشکیلات اداری آمریکا بود که این کشور سهم حیاتی و دائمی مهمی در آینده‌ی ایران دارد. (فاوست: ۱۳۷۴: ۲۱۱-۹۵)

به طور کلی هدف دیپلماسی آمریکا را در این دوره بیش‌تر کسب امتیازات نفتی برای شرکت‌های آمریکایی می‌دانند تا تثبیت مشروعیت سازمان ملل برای وساطت در مناقشات پیش‌آمده میان قدرت‌های بزرگ و کشورهای کوچک. اهمیت این موضوع در گفته‌ی ترومن در بهار ۱۹۴۶ بیش‌تر آشکار می‌گردد که اظهار داشته بود: «ممکن است در عرض چند هفته بر سر ایران با اتحاد شوروی وارد جنگ شویم.» دانیل یرگین^۱ در مورد اهمیت نفت در مقام انگیزه‌ی اصلی آمریکا در سیاستی که در قبال بحران ایران اتخاذ کرد، در کتاب "صلح در هم شکسته"ی خود می‌نویسد: "خمیر مایه‌ی اصلی بحران ایران را کسب امتیاز نفت تشکیل می‌داد. هر چند که مقامات آمریکایی تقریباً به نحوی مستمر این امر را انکار کرده‌اند." جیمز بونز^۲، وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا، در زمانی که به مدیریت اداره‌ی تدارکات جنگ نیز منصوب شد، میادین نفتی ایران را به مثابه‌ی حوزه‌ی منافع وزارت امور خارجه و ارتش آمریکا در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تحت نظر گرفت. هنوز پانزده روز از انتصاب برنز به مدیریت تدارکات جنگ نگذشته بود که در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۳ گروهی از نمایندگان وزارت خارجه، وزارت جنگ، نیروی دریایی و وزارت کشور آمریکا را به دفتر خود در کاخ سفید دعوت کرد. مصرف سریع و نگران‌کننده‌ی ذخایر نفتی داخلی ایالات متحده برای تأمین حواجی نظامی و هم‌چنین تأمین نفتی که بر اساس قرارداد وام و اجاره برای متفقین ارسال می‌شد، موضوعی بود که در این جلسه به بحث گذاشته شد. یکی از موضوعات آن بود

^۱. Daniel Yergin

^۲. Jame Byrnes

که اگر از ذخایر نفتی خاورمیانه که در آن موقع تحت کنترل دولت‌های شوروی و بریتانیا قرار داشت، بهره‌برداری بیش‌تری به عمل نیاید، ذخایر نفتی آمریکا تا پایان جنگ به نحو فاحشی کاهش خواهد یافت. در این جلسه توافق شد که برای دستیابی دولت آمریکا به یک سهم سوم در حوزه‌های نفتی ایران که در مالکیت شرکت نفت ایران و انگلیس قرار داشت، مذاکرات جدی صورت گیرد. از ژوئیه ۱۹۴۳ میلادی (تیر ۱۳۲۲ هـ.ش.) آمریکا در رقابت بر سر ذخایر نفتی خلیج فارس، حضور جدی پیدا کرد و سازمانی به نام «سازمان ذخایر نفتی» با وظیفه و تعهد تهیه منابع و ذخایر جدید نفتی در خارج از مرزهای ایالات متحده پدید آورد. (جعفری و پاینده، ۱۳۹۵: ۳۶)

کارشناسان اقتصادی آمریکا به دلیل اضافه تولید نفت خام در آمریکا، به منابع نفتی شرق نظر داشتند. منابعی که بتواند در عین حفظ ذخایر آمریکا برای مصارف بعد از جنگ، دولت را به ادامه‌ی جنگ قادر سازد. فردسرل^۱ زمین‌شناس مورد مشورت نهادهای مختلف دوران جنگ در تابستان ۱۹۴۳ طی یادداشتی به برنز نوشت: «و می‌دانیم که ذخایر نفتی عظیم و گسترده‌ای در ایران و عربستان سعودی وجود دارد. اطلاع در دست است که چهار حوزه‌ی نفتی ایران که تحت کنترل انگلیسی‌ها قرار دارد، بیش از شانزده میلیارد نفت را در خود جای داده‌اند که به مراتب از تمامی ذخایر نفتی‌ای که در ایالات متحده وجود دارند، بیش‌تر است.» رهبران آمریکایی در صدد بودند که خط لوله‌ی عظیمی را احداث کرده و تحت حاکمیت خود درآورند که یک سر آن در کویت بود و سر دیگرش ۱۳۶۰ کیلومتر آن طرف‌تر به یکی از بنادر تحت کنترل آمریکا در دریای مدیترانه می‌رسید. یکی از شعب اصلی این خط لوله، حوزه‌های نفتی ایران را به یکی از مراکز پالایش نفت آمریکا در حوالی بندر حیفا واقع در فلسطین انگلیس می‌رساند تا از آن جا به مقصد آمریکا بارگیری شود. جیمز برنز در ژانویه ۱۹۴۴ در تأکید بر ضرورت احداث چنین خط لوله‌ای به روزولت نوشت: «مالکیت ایالات متحده بر چنین خط لوله‌ای، دولت‌ها را برای توسعه‌ی این حوزه‌ها از موقعیت برتری برخوردار می‌سازد.» فرد سرل از او نیز صریح‌تر بود. وی در ۱۹۴۳ طی یادداشتی به جیمز برنز اظهار

^۱. Fred searl

داشت: «آمریکا با برخورداری از یک رشته عملیات گسترده‌ی حمل و نقل و تصفیه‌ی نفت در خاورمیانه می‌تواند مثلاً برای کسب یک سهم سوم در ذخایر شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شود و برای ارائه‌ی فوری محصولات به جهان، پس از جنگ نیز تسهیلات لازم را در اختیار خواهد داشت.» روزنامه‌ی سن لوئیس پست دیسپچ در حمایت از احداث خط لوله‌ی نفت ایران در ۱۹۴۴ نوشت: «جنگ با نفت پیش می‌رود. ملتی که در این زمینه کم بیاورد، نابود است. جنگ‌های آینده نیز با نفت پیش خواهد رفت.» جیمز برنز در زمستان ۱۹۴۶ که وزارت خارجه‌ی ایالات متحده را بر عهده داشت، ایران را به دیده‌ی عرصه‌ی احتمالی جنگ آتی می‌نگریست. ظاهراً او در مسکو حاضر شده بود که اشغال رومانی، بلغارستان و مجارستان را به دست شوروی، به عنوان عمل انجام شده‌ای تلقی کند که وی یا نظامیان آمریکا نمی‌توانستند اقدامی در موردش به عمل آورند ولی پس از مراجعت به واشنگتن مصمم بود که نیروهای شوروی که تعداد آن‌ها حداقل به سی هزار نفر می‌رسید، خاک ایران را تخلیه کنند. موقعیت ایران در مقام چهارمین تولیدکننده‌ی نفت در جهان آن روزگار نیز از جمله عواملی بود که از دیدگاه پراگماتیک رهبران آمریکا دور نمانده و آن‌ها را در تصمیم‌شان مبنی بر رویارویی با شوروی بر سر موضوع استقلال ایران در زمستان ۱۹۴۶ بیش از پیش مصمم ساخت. (کاتم، ۱۳۷۹: ۱۳۷-۱۲۷)

مناقشه‌ای که در سال ۱۹۴۶ بر سر استقلال ایران و موضوع دسترسی به نفت آن در گرفت، ایالات متحده و اتحاد شوروی را بیش از هر دوره‌ی دیگری در نیم قرن اول قرن بیستم به یک رویارویی مستقیم نظامی نزدیک ساخت. جنگ سرد که نیاز آمریکا به ذخایر خاورمیانه نیز بر شعله‌هایش دامن می‌زد، آغاز شده بود و شاید آمریکا حاضر بود بر سر خروج نیروهای ارتش سرخ از خاک ایران تا زمانی که تمام طرفین بتوانند در مورد دخالت سازمان ملل برای حل و فصل مسئله به توافق برسند، به یک مواجهه‌ی نظامی با شوروی دست بزنند. در آوریل ۱۹۴۶ نیروهای نظامی آمریکا و شوروی بر سر مسئله ایران رو در روی یکدیگر ایستاده بودند و جیمز فارستال^۱، وزیر نیروهای دریایی آمریکا ضمن ارسال یادداشتی به جیمز برنز بار دیگر

^۱. James Forrestal

اهمیت حضور بی‌چون و چرای آمریکا در بازارهای نفت خاورمیانه را در چارچوب معادلات امنیتی آمریکا خاطر نشان ساخت و به او نوشت: «احتمال آن وجود دارد که اگر بار دیگر درگیر یک جنگ جهانی شویم، به ذخایر نفتی خاورمیانه دسترسی نداشته باشیم. ولی در این میان بهره‌برداری ما از این ذخایر مانع از کاهش ذخایر خودمان خواهد بود. کاهشی که در عرض پانزده سال جنبه‌ای حاد خواهد یافت.» بر این اساس بود که مأموریت کلنل نورمن شوارتسکف^۱ و هیأت همراه او به عنوان مستشاران نظامی در ایران که از سال ۱۹۴۲ مشغول به کار بودند، به منظور توسعه‌ی منافع تجاری و نفتی آمریکا در خاورمیانه تا مدت نامعلومی تمدید شد. تا در صورت لزوم، وزنه‌ای در مقابل نیروهای ارتش سرخ در ایران باشند. چرا که آمریکا به این نتیجه رسیده بود که امتناع شوروی از خروج از ایران، تلاش صریحی برای جلوگیری از دسترسی آمریکا به منابع نفتی خاورمیانه در سال‌های پس از جنگ است. (کاتم، ۱۳۷۹: ۱۳۸-۱۳۴)

تحولات ناشی از بحران نفت شمال در سال ۱۹۴۴ خط مشی آمریکا را دارای جهت و انگیزه‌ی بیش‌تری ساخت. این بحران خود تا حدودی از منافع فراینده‌ی آمریکا در ایران سرچشمه گرفت؛ زیرا این شرکت‌های نفتی آمریکا بودند که از نو خواستار مشارکت در منابع نفتی ایران شدند، لکن عواقب و نتایج ناشی از این بحران در تعیین مجدد مواضع آمریکا در مقابل متفقین خود، نقش موثری ایفا کرد. تلقی از شوروی به مثابه‌ی دشمن عمده در ایران، برداشتی بود که بر کل عملکرد بعدی مبنی بر انهدام نفوذ کمونیست‌ها سایه افکند. سرمشقی که در کشورهای دیگری چون یونان و ترکیه تکرار شد و در خلال مبارزه برای آذربایجان شتاب خاصی یافت. بیم و هراس ناشی از عواقب دراز مدت حضور نظامی شوروی در ایران در پی بحران نفت شمال، به تاثیر مهمی در سرسختی بیش‌تر مواضع آمریکا داشت. به ویژه آن که این امر با آشکار شدن مقاصد سیاسی شوروی در باب دیگر نقاط جهان به خصوص اروپای شرقی توأم شد. تحولات مزبور موجب شد که برای بهبود روابط آمریکا و انگلیس نیز اقداماتی آغاز شود. خطر شوروی که با سوءظن متقابل دو قدرت آمریکا و انگلستان در باب

^۱. Norman Schwartzkopf

نفت همراه شد، در آوریل ۱۹۴۴ منجر به مذاکراتی در زمینه‌ی نفت بین وزارت‌خانه‌های امور خارجه دو کشور در لندن شد که توافقی اولیه، حاصل آن بود. تفاهم آمریکا و انگلستان در ایران، بازتابی از ضرورت اتحاد در برابر یک دشمن مشترک و لزوم هماهنگی مساعی جنگی متفقین بود. این امر باعث رفع سوءظن آمریکایی‌ها نسبت به خط مشی بریتانیا شد. (فاوست: ۱۳۷۴: ۲۱۴-۲۱۱)

این سوءظن به آن دلیل بود که منافع آمریکا و انگلستان به رغم تمامی سخنانی که در طول جنگ در باره‌ی روابط خاص آن دو کشور عنوان شده بود، ضرورتاً در مورد ایران یکسان نبود. آمریکا قبلاً این سوءظن را داشت که شوروی با هرگونه تأخیری در ارائه‌ی دعوی ایران در شورای امنیت، می‌تواند به دولت بریتانیا فرصت بدهد که با دولت شوروی در مورد نوعی تقسیم ایران به دو حوزه‌ی نفتی به توافق برسد. یکی حوزه‌ی نفتی شرکت ایران و انگلیس و دیگری حوزه‌ی نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم شوروی. تثبیت آشکار و دائمی نفوذ شوروی در ایران، دولت آمریکا را هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ بین‌المللی تحت فشار قرار می‌داد که نیروهایی را برای حفاظت از تأسیسات نفتی کشورهای طرفدار غرب به خاورمیانه اعزام دارد. از این رو اگر سازمان ملل سریعاً وارد عمل نمی‌شد، بیم آن بود که آمریکا در اواخر سال ۱۹۴۶ در همان موقعیتی قرار گیرد که خط مشی دولت بریتانیا لااقل از اواسط سال ۱۹۴۴ خواهان تحققش بود. یعنی در این موقعیت که نیروهایش را به دفاع از خطوط لوله و پالایشگاه‌های بریتانیا به گمارد. اتمام حجت و برخورد بسیار سخت استالین با قوام‌السلطنه مبنی بر این که اگر ایران استقلال حکومت خودمختار آذربایجان و تأسیس یک شرکت نفت مختلف ایران و شوروی با ۵۱ درصد سهم شوروی را به رسمیت نشناسد، نیروهای شوروی در دوم مارس ۱۹۴۶ چنان که مقرر شده بود، ایران را ترک نخواهند کرد. این موضوع از یک طرف و گزارش کلنل شوراتسکف به وزارت خارجه‌ی آمریکا در مورد کودتای قریب‌الوقوع شوروی در سایر استان‌های ایران از طرف دیگر، نگرانی آمریکا را دو چندان ساخته بود. (کاتم: ۱۳۷۹: ۱۴۶-۱۴۲)

در مارس ۱۹۴۶ در حالی که نیروهای شوروی هنوز بخش‌های شمالی ایران را تحت اشغال داشتند، برای درک چگونگی تغییری که در طرز تفکر آمریکا حاصل شد، نه فقط باید تهدید شوروی یا دگرگونی رهبری آمریکا را مورد اشاره قرار داد، بلکه فروپاشی کامل تفاهم ایام جنگ متفقین در مورد اروپا را نیز باید در نظر داشت. تحولات خط مشی آمریکا را در قبال ایران در سال ۱۹۴۶ تنها می‌توان در چارچوب دگرگونی‌های صحنه‌ی جهان آن روز درک کرد که سوء تفاهم‌های متقابل و مدعیات رقابت‌آمیز هر یک از این دو ابر قدرت رو به رشد در مورد نفت خاورمیانه و سایر بخش‌های جهان، تجدید نظر در باب سیاست‌های اروپایی و آسیایی دور و نزدیک را ضرورت بخشید و بیش از آن که تأسیس فرقه‌ی دمکرات آذربایجان با تمام نگرانی‌هایی که پیش آورد، برای آمریکا واقعه‌ی تعیین‌کننده محسوب شود، این امتناع شوروی از فراخوانی نیروهایش از ایران بود که اهمیت تعیین‌کننده‌ای یافت.

ایالات متحده تصمیم گرفته بود دامنه‌ی جاه طلبی شوروی را در ایران محدود سازد. استالین نیز در برابر بلوف ترومن ایستاد. وی می‌خواست با حفظ نیروهایش در شمال ایران، دولت تهران را تحت فشار نگه داشته و به توافق‌نامه‌ای مطابق با منافع شوروی نایل آید. ولی تعهدات عهدنامه‌ای، موضوعی بود که از نظر ایالات متحده هیچ بحث و گفتگویی برنمی‌داشت. به ویژه در جایی که منافع آمریکا به نحو نزدیکی در کار بود. فقط آینده‌ی ایران و احتمالاً یونان و ترکیه در کار نبود، بلکه کل شبکه‌ی منافع آمریکا در خاورمیانه مطرح بود. آمریکا نیز همانند بریتانیا نگران بود که سلطه‌ی شوروی بر ایران به چیرگی بر منافع سرشار نفتی منطقه منجر شود. حرکت گاز انبری عظیمی که مدیترانه و شرق نزدیک را تهدید می‌کرد، می‌بایست متوقف گردد. با این حال ترومن در حرکتی که به منظور دفاع از ایران در برابر اهداف و مقاصد شوروی آغاز کرد، دقت داشت که اقداماتش تحت رنگ و روی محترمانه‌ی سازمان ملل و در پوششی از ارج نهادن به اصول منشور آتلانتیک انجام گیرد. خط مشی ایالات متحده هر گونه قرار و مدار قدرت‌های بزرگ برای تعیین حوزه‌های نفوذ جدید در ایران را صریحاً مردود اعلام داشت. از نظر آمریکایی‌ها، ایران می‌بایست هم در برابر امپریالیسم شوروی و هم در مقابل امپریالیسم بریتانیا محافظت می‌شد. سرانجام شوروی حاضر نشد بر

سر خاور نزدیک خطر رویارویی با آمریکا را قبول کند. تا پاییز ۱۹۴۷ که بالاخره مجلس شورای ملی قرارداد نفت شمال را رد کرد، میزان شکست شوروی آشکار نشد. ولی از همان مراحل نخست کار، نحوه‌ی طرح و پی‌گیری دعوی ایران در سازمان ملل، خود بیانگر دست بالای آمریکا بود. آمریکا نخستین پیروزی دیپلماتیک خود را در جنگ سرد به نحوی مؤثر کسب کرده بود. (کاتم: ۱۳۷۹: ۱۴۶-۱۴۲)

تحولات ایران در مسیری مساعد با دخالت بیش‌تر آمریکا سیر داشت. به ویژه آن که خطر شوروی هنوز هم به قوت خود باقی بود. تداوم حکومت‌های آذربایجان و کردستان و قدرت حزب توده، هر یک نمونه‌ای از میزان نفوذ شوروی در تحولات ایران و احتمال تصویب توافق‌نامه‌ی نفتی ایران و شوروی بودند که از قابلیت توسعه‌ی بیش‌تر این نفوذ حکایت داشت. به ویژه حکومت فرقه‌ی دمکرات در آذربایجان که بر آتش خواسته‌ها و اهداف شوروی و حزب توده در ایران دامن می‌زد و عامل مهمی در بی‌ثباتی کشور تلقی می‌شد. هنگامی که در پی خروج نیروهای شوروی، حکومت فرقه کماکان بر جای ماند، چنین به نظر می‌آمد که برای اعاده‌ی آذربایجان به قلمرو حاکمیت تهران جز اعمال زور راه دیگری نمانده است. از نظر سیاستگذاران آمریکایی، آن چه اینک می‌بایست اعمال گردد، خط مشی‌ای مبتنی بر فشار پی‌گیر بر دولت ایران، توأم با تشویق و توصیه‌ی آمریکا در محافل مقتضی بود. (فاوست: ۱۳۷۴: ۲۳۲-۲۱۷)

نتیجه‌گیری

رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی کاملاً تحت تأثیر ماهیت و ساختار نظام بین‌المللی می‌باشد. نظام بین‌المللی که در سال‌های ۵۰-۱۹۴۵ میلادی در قالب سیستم دوقطبی تعریف می‌شد، از وضعیتی آنارشیک برخوردار بود که در آن، دولت‌ها با قابلیت‌های متفاوت و بنا بر اصل خودیاری، برای بقا و امنیت خود می‌کوشیدند که به ناچار اصل موازنه‌ی قدرت را بین دو بلوک شرق و غرب ضروری می‌ساخت. هر چند واقع‌گرایان ساختاری، هم‌چون واقع‌گرایان کلاسیک، قدرت را مهم‌ترین عامل در حفظ موازنه‌ی نیروها تلقی می‌کنند و نیروی نظامی را مهم‌ترین عنصر این قدرت می‌دانند، لکن واقع‌گرایان ساختاری از جمله والتز، توزیع توانمندی و قابلیت‌ها را صرفاً در امور نظامی نمی‌داند و آن را به سایر مقولاتی چون توانمندی‌ها و قابلیت‌های اقتصادی، تکنولوژیکی، صنعتی، ژئوپولوتیک، ژئواستراتژیک، ایدئولوژیک و ... نیز تسری می‌بخشد. در واقع منافع کشورها را در زمینه‌ها و مقولات مذکور می‌توان به صورت متعاملانه نگریست و این گونه پنداشت که این مقولات به عنوان منافع ملی، رابطه‌ی تعاملی با یکدیگر دارند یا اگر نگاه «نظامی محور» و «سیاست محور» خود را هم‌چنان حفظ کنیم، باید منافع یاد شده را برای این مقولات اصلی به عنوان پشتوانه‌ای قوی لحاظ کنیم. در میان این مقولات متعامل یا مقولاتی که پشتوانه‌ی مقوله‌ی اصلی (نظامی و سیاسی) هستند، مقوله‌ی «اقتصاد» در دوره‌ی نظام دوقطبی یکی از محورهای اساسی بود که کشور ایران نیز در سال‌های ۵۰-۱۹۴۵ نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و یکی از اهداف اصلی رقابت‌های آمریکا و شوروی در بازه‌ی زمانی را تشکیل می‌داده است.

بررسی عملکرد سیستم خاورمیانه و خلیج فارس به طور اعم و سیستم ایران به طور اخص به صورت یک سیستم منفک از سیستم بین‌الملل، فاقد ارزش علمی و غیرممکن است. اهداف هر دو ابرقدرت در خاورمیانه، خلیج فارس و به ویژه ایران، در واقع تابعی از عملکرد آن‌ها در چارچوب سیاست کلی آن‌ها در نظام بین‌المللی بوده است. به عبارت دیگر تحولات ایران و اتخاذ سیاست خارجی توسط دولت عمدتاً تحت تأثیر ماهیت و ساختار نظام بین‌المللی

دوقطبی بوده و منافع ابرقدرت‌ها در ایران به عنوان یک پروژه، جزئی از پروسه‌ی نظام دوقطبی محسوب می‌شده است. این تابعیت در هر چارچوب زمانی - مکانی صادق است.

مقوله‌ی اقتصاد یکی از پارامترهای اصلی بود که پروسه‌ی رقابت‌های ابرقدرت‌های سیستم بین‌الملل در چارچوب نظام دوقطبی و دوران جنگ سرد، بر محوریت آن استوار بود. رقابت‌های دو ابر قدرت در سال‌های ۵۰-۱۹۴۵ میلادی در ایران، پروژه‌ای از این پروسه‌ی عظیم محسوب می‌شد. هر چند فعالیت‌ها و رقابت‌های دو ابرقدرت اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا را در ایران صرفاً بر اساس منافع اقتصادی صرف، تعبیر و تحلیل کردن خطاست، لکن در نهایت، در سال‌های مذکور و در محوریت منافع، آمریکا برنده‌ی میدان رقابت اقتصادی بود. به طوری که بحران آذربایجان طی سال‌های ۴۶-۱۹۴۵ نه تنها در روابط قدرت‌های بزرگ، بلکه در تحولات داخلی ایران نیز نقطه‌ی عطفی شد و برخلاف اصرار و تأکید پاره‌ای از نظریه‌پردازان غرب در خصوص جنگ سرد، هدف شوروی‌ها الحاق آذربایجان، دستیابی به بنادر آب‌های گرم خلیج فارس یا به خطر انداختن مایملک امپراتوری بریتانیا نبود. بلکه اهداف شوروی گرچه بی‌تأثیر از این ملاحظات نبود، ولی بیش‌تر اگر به دو نگرانی مستمر آن‌ها از عدم دستیابی به منافع خود ارتباط می‌یافت، منافع اقتصاد یکی از آن‌ها بود که لازمه‌ی آن هم تبدیل ایران به «دولت دوست» بود. دولت‌های دوست چه در اروپای شرقی یا خاور نزدیک، یکی از مهم‌ترین راه‌های تأمین این اهداف بود که در مقابله با آن، سیاست خارجی ایران بر نزدیکی به غرب پایه‌ریزی شد و در سیاست داخلی نیز منجر به برقرارسازی و تحکیم موقعیت پیشین دربار، حکومت سی و هشت ساله‌ی پهلوی دوم و کمک به عدم رشد و توسعه‌ی سیاسی ایران گردید.

کتابنامه

- ۱- بیل، جیمز، ۱۳۷۱، *عقاب و شیر*، ترجمه‌ی غلامی، مهوش، تهران، انتشارات کوبه
 - ۲- تقی‌زاده، رضا، ۱۳۸۴/۵/۲۵، "نزدیکی ناممکن"، تهران، روزنامه‌ی شرق، شماره‌ی ۵۵۱
 - ۳- جعفری، علی‌اکبر و پاینده، عظیمه، ۱۳۹۵، *نقش آمریکا در تفرقه‌افکنی در ایران در سال‌های ۵۳-۱۹۴۱ میلادی*، فصل‌نامه‌ی گنجینه‌ی اسناد، سال ۲۶، دفتر اول
 - ۴- علم، مصطفی، ۱۳۷۷، *نفت، قدرت و اصول*، تهران انتشارات چاپخش
 - ۵- فاتح، مصطفی، ۱۳۵۸، *پنجاه سال نفت ایران*، تهران، انتشارات پیام
 - ۶- فاوست، لویس، ۱۳۷۴، *ایران و جنگ سرد*، ترجمه‌ی بیات، کاوه، تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
 - ۷- فونتن، آندره، ۱۳۶۹، *تاریخ جنگ سرد*، هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تهران، انتشارات مترجم، جلد اول
 - ۸- قاسمی، فرهاد، ۱۳۹۱، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران، نشر میزان
 - ۹- کاتم، ریچارد، یگوروا، ناتالیا، رابرتسون، دیوید، ۱۳۷۹، *نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان*، ترجمه‌ی کاوه بیات، تهران، نشر نی
 - ۱۰- نابدل، علیرضا، ۱۳۵۹، *آذربایجان و مسئله‌ی ملی*، تهران، انتشارات فداییان خلق ایران
 - ۱۱- نیل والتز، کنت، ترجمه‌ی روح‌الله طالبی آرانی، *نظریه‌ی سیاست بین‌الملل*، نشر مخاطب، تهران، ۱۳۹۴
 - ۱۲- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۶۸، *تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی*، تهران، انتشارات مؤلف
 - ۱۳- واعظی، حسن، ۱۳۸۱، *ایران و آمریکا (بررسی سیاست‌های آمریکا در ایران)*، تهران، انتشارات سروش، جلد سوم
14. Kegley, Charles W., Wittkopf, Eugene R. (۲۰۰۵), *World Politics: Trends and Transformation* (۱۰th ed.), p.۵۰۳ inserted in the <https://fa.wikipedia.org/wiki>